شماره سی و هفت. اردیبهشت ۱۳۹۴

در این شماره:

• اول ماه می، یک روز جهانی

• گزارشی از حاشیه • اقتصاد و اشتغال زنان • ما همه فرخنده هستیم
• نگاهی به رخ دیوانه و استراحت مطلق • دو روی سکه، زن‌ستیزی و نژادپرستی

osyan.osyan@gmail.com
http://nashriyeosyan.wordpress.com/

facebook:
http://tinyurl.com/kfwpbh8
http://tinyurl.com/osyan-osyan

اول مه یک روز جهانی

آزاده صمیمی

اول ماه مه از آن روزهایی است که با جمعیت زیادی در جهان احساس همبستگی می‌شود. یک روز جهانی. روز جهانی کارگر. روزی که متعلق به طبقه ایست که دیگر مرز و رنگ و نژاد و ملیت و جنس نمی‌شناسد. طبقه‌ای که جهانی است و همیشه تاریخ‌ساز بوده است. پرولتاریا یک طبقه جهانی است چون در مرکز روابط تولیدی قرار گرفته که دنیا را به هم متصل می‌کند. طبقه‌ای که با رشد نظام سرمایه‌داری گسترده‌تر می‌شود و زنجیرهای استثمارش محکم و محکم‌تر. امروز در حالی که سرمایه‌داری روزبه‌روز گسترش پیدا می‌کند و در دور افتاده‌ترین شهرها و روستاهای کشورهای در حال توسعه نفوذ می‌کند، کارگران نیز در جستجوی کار و کمی مزد بیشتر و زندگی بهتر به کشورهای مختلف مهاجرت می‌کنند. بسیاری از آن‌ها برای همیشه مهاجر، بیکار و غیرقانونی می‌مانند و به دلیل روی آوردن به کارهای سیاه و غیرقانونی یا خلاف، سال‌های زیادی را در زندان‌های این کشورها سپری می‌کنند و یا به دلیل مهاجر بودن به بدترین شرایط کار و پایین‌ترین دستمزد تن می‌دهند. نمونه آن کارگران افغان در ایران هستند. برای سرمایه‌داری، مهم نیست که زبان نمی‌دانند یا سواد ندارند و یا تخصص، مهم این است که نیروی کارشان را به کمترین دستمزد می‌فروشند. همین امر زمینه‌های مادی انترناسیونالیسم و هم سرنوشتی این طبقه را در چهار گوشه دنیا پررنگ‌تر می‌کند

زنان، نیمی از این طبقه زحمتکش را تشکیل می‌دهند. برای آن‌ها نیز دیگر مرزها معنایی ندارد. زنان فیلیپینی و بنگلادشی، به عنوان کارگر خانگی، پرستار و یا تن‌فروش در دبی و عراق، زنان چینی بالاترین آمار تن‌فروشان در کشورهای اروپایی و آمریکا را دارند، زنان هندی در انگلیس، سخت‌ترین کارها را تحت عنوان کارگر ساده انجام می‌دهند. سیاهان در آمریکا، ترک‌ها در آلمان، الجزایری‌ها و مراکشی‌ها در فرانسه، افغان‌ها در ایران، زنان اوکراین و روسیه در آسیا و ایرانی‌ها در همه جای دنیا. .وضعیت زنانی که در کشورهای خودشان جزو کارگران محسوب می‌شوند نیز مشابه همدیگر است. از استثمار در ساعت کاری و حقوق کمتر نسبت به مردان گرفته تا آزارهای جنسی در محیط‌های کار. هدف اول تعدیل نیرو زنان هستند. اولین کسانی که از چرخه رسمی کار خارج می‌شوند. در زمان‌های تحریم اقتصادی و ریاضت‌کشی‌ها، باز این زنان هستند که از کارهای اجتماعی حذف می‌شوند و باید وضعیت اقتصادی خانواده را در این شرایط سخت تنظیم کنند. سخت‌ترین کارها و شرایط کاری، کمترین درآمدها، کمترین امکانات و مزایای کاری متعلق به زنان است. بسیاری از زنان به دلیل هراس از اخراج شدن از کارشان از مرخصی زایمان استفاده نمی‌کنند. زنان دست‌فروش مترو، زنان گل‌فروش پشت چراغ قرمزهای خیابان‌های بالا شهر ایران، زنان نظافتچی ساختمان‌ها، زنان خیاط تولیدی‌های بدون نور و تهویه که ساعت‌ها سوزن می‌زنند و پشت چرخ‌ها خم می‌شوند، زنان آشپز، زنان قالیباف، زنان شالی‌کار و چای‌کار، زنان پنبه چین، زنان روستا، زنان عشایر و بسیاری دیگر جزیی از نیمه این طبقه زحمتکش هستند که شامل همه آ ن تبعیض‌ها نیز می‌شوند. اما تبعیض‌هایی که نسبت به زنان در جامعه سرمایه‌داری صورت می‌گیرد، مختص و زاییده همین نظام است که هدف از آن، سازمان‌دهی جامعه بر اساس منافع سرمایه‌داری، ابقای روابط و مناسبات بردگی در شکل‌های مدرن و امروزی و کنترل و به انقیاد کشیدن زنان توسط مردان است. سازمان‌دهی‌ای که قدرت اجتماعی زنان را دگرگون و محدود کرد. ایجاد جدایی و تبعیض و تقسیم در درون طبقه کارگر، بین زن و مرد، بین نژادها، ملیت‌ها، رنگ‌ها و سن جزیی از سازمان‌دهی سرمایه‌داری در درون طبقه کارگر است. برای کنترل قدرت این طبقه و به انقیاد کشیدن آن

زنان در جامعه سرمایه‌داری یا با ستم و استثمار در محیط‌های کاری به بند کشیده می‌شوند و یا در جنگ‌های قدرت‌های سرمایه‌داری و ارتجاعی، آواره و اسیر می‌شوند و یا در حصار تاریک مذهب و خرافه، روزی هزار بار سرکوب می‌شوند و جان می‌دهند. مثل فرخنده‌ها، ازگه جان‌ها ، سروه‌ها، ریحانه‌ها، سمیه مهری‌ها و هزاران زن و دختر دیگر. دین، فرهنگ، ایدئولوژی و سنت همه در خدمت نظامی است که ستم و بهره‌کشی از انسان‌ها در سرلوحه آن قرار دارد

رهایی طبقه کارگر از وضعیت موجود در گرو دگرگون کردن آن است. موقعیت عینی این طبقه، نیاز به دگرگونی را پدید می‌آورد زیرا که منفعتش در عوض کردن روابط تولیدی و اجتماعی استثمارگرانه است. در تغییر فرهنگ و ایدئولوژی‌ای که متعلق و بر اساس منافع طبقه حاکم سرمایه‌دار است .طبقه کارگر تنها طبقه‌ای است که تنها خواسته‌های خود را مطرح نمی‌کند و همه جامعه را مدنظر

دارد و رهایی‌اش با رهایی بشریت معنا خواهد داشت. رهایی از تضاد و تخاصم طبقاتی. رهایی از هر گونه ستم و نابرابری. ستم طبقاتی، جنسیتی، ملی و نژادپرستی. ما خواهان دنیایی هستیم که از هیچ انسانی بهره‌کشی نشود. هیچ انسانی به جرم دست‌فروشی ، به جرم فقر، به جرم بی‌آیندگی خود را نسوزاند، به زیر مترو نیندازد، خودکشی نکند، نه در تهران، نه در خرمشهر، نه در تبریز، نه در تونس، نه در هند و نه در هیچ جای دنیا. ما دنیایی را می‌خواهیم که هیچ کودکی در آن به خاطر فقر و گرسنگی و عدم بهداشت جانش را از دست ندهد. دنیایی که در آن ، جنگ، تجربه روزمره مردم نباشد. دنیایی که هیچ مردی مالک هیچ زنی نباشد. زنان برابر با مردان باشند.. برای خلق این دنیا به جنبشی نیاز است که مسلح به آگاهی باشد. آگاهی از ستمی که بر آنان می‌رود. جنبشی که هدفش تغییر وضعیت کنونی باشد و خلق دنیایی نوین که از آن صحبت کردیم. جنبشی برای یک تغییر انقلابی. §

گزارش ارسالی

شادی.م

اینجا منطقه‌ی «آسایش» رشت... جایی که مهاجران از خلخال و روستاهای اطراف آن به امید آسایش و رفاه نسبی به آن پناه آورده‌اند ولی فرسنگ‌ها از آن دورند.

کمی در کوچه پس کوچه‌ها قدم می‌زنیم بوی فاضلاب و زباله مشام را می‌آزارد و به این فکر می‌کنیم که حتماً با گرم‌تر شدن هوا تنفس غیرممکن می‌شود. یک نگاه اجمالی به خانه‌ها کافی است که بدانیم بدون هیچ ملاحظه‌ی فنی و با مصالح نامناسب و ارزان توسط خود ساکنین محل ساخته شده‌اند. مصالحی که نه در برابر رطوبت و نه در برابر سرما اهل خانه را محافظت نمی‌کنند، چه برسد به زلزله...

هر طرف را که نگاه می‌کنیم تعداد زیادی کودک و خردسال در کوچه‌های خاکی این طرف و آن طرف می‌روند. با یک حساب سر انگشتی که معلوم می‌کند هر خانواده‌ای چندین فرزند دارد، پرسش بعد این است: هزینه‌های زندگی را چگونه تأمین می‌کنند؟

از یکی از اهالی محل که بقیه را خوب می‌شناخت پرس و جو کردیم. گفت اکثر ساکنین اینجا کارگران ساختمانی هستند که به امید بازار پر رونق ساخت و ساز در گیلان روستاهای خود را در اردبیل ترک کرده‌اند. اما این کارگران روزمزد نیمی از سال را به خاطر بارندگی بیکارند و به زحمت نان در می‌آورند. در زمان کار هم هیچ کارفرمایی آنان را بیمه یا توجهی به امنیت جانی آنان نمی‌کند به طوری که حدوداً سالی ۶ الی ۷ نفر از کارگران ساختمانی همین محل از بالای ساختمان می‌افتند و در صورت زنده ماندن، آسیب‌های بسیار جدی می‌بینند به طوری که شاید باقی عمر را نتوانند کار کنند؛ بدون هیچ گونه جبران خسارتی...

و یک خانواده می‌ماند بدون خرجی! البته حتی با وجود کار کردن پدر خانواده، آن‌قدر درآمد نسبت به مخارج کم است که کودکان هم مجبور هستند کار کنند.

از یک جوان ۱۷-۱۸ ساله که در محله دکه‌ای داشت پرسیدیم از کی کار می‌کند و تحصیلاتش در چه وضعیتی است. گفت خودش و همه‌ی دوستانش در محله بعد از مقطع ابتدایی یا راهنمایی مجبور شدند ترک تحصیل کنند و به عنوان کمک خرج در کارگاه‌های مختلف، تعمیرگاه‌ها و ... کار کنند. گفت خواهر کوچکی دارد که در حال حاضر درس می‌خواند ولی او هم بعد از اتمام دبستان باید خانه بماند. پرسیدیم آیا او را هم سراغ کاری می‌فرستند؟ و پاسخ: «حالا خدا بزرگ است...»

سرنوشت این دختران را ناگفته می‌دانیم. همان نو عروسان قبل از بلوغ یا ...

از زنان خاموش محل بگوییم. همان زنان جوانی که به خاطر ازدواج زود هنگام و بارداری‌های مکرر و سختی‌های روز افزون زندگی خیلی پیرتر از آنچه هستند می‌نمایند. وقتی صحبت از دو کودک کار شد که با مادربزرگشان در این محل زندگی می‌کنند یکی از همسایگان گفت که پدرشان در زندان است. «و مادرشان؟» «آویزون این و اونه...» ! باز همان قصه‌ی آشنا. زنان قربانیان این سیستم وحشیانه برای ادامه‌ی بقا باید از تنشان هم مایه بگذارند.

کاش این «آسایش» دروغین را پایانی باشد. کاش خروش همه‌ی زنان و کارگران آسایش را از حاکمان برباید... آن روزی که همگی سرخ شویم. §

اقتصاد ایران و اشتغال زنان

روشنک مینو

سال ۹۴ بـا ادامه شرایط بحرانی در اقتصاد آغاز شده است و هر روز اخبار مربوط به سیاست‌ها، اقدامات و تصمیماتی که بر ضد منافع مردم هستند از گوشـه و کنار کشور و حتی جهان به گوش می‌رسد. تعطیلات سـال نو به پیگیری اخبار مذاکراتی گذشـت که در آن بین فرودسـتی بیشـتر مردم ایران و منافع ثروتمندان در قدرت حاکمه و قدرت‌های جهانی، چانه‌زنی شـد. هنوز مدتی از جشن توافق نگذشته بـود که جلوی کاهش قیمت ارز به اسـم حمایـت از صادرات گرفته شـد. اما سـؤال این اسـت که منفعت صادرات نصیب مردم می‌شود یا سـهم ثروتمندان اسـت؟ بالا بودن نرخ ارز به نفع مردم است یا به نفع کشـورهای پیشـرفته؟ بالا بودن نرخ ارز برای بانک‌های فاسدی منفعـت دارد که ذخیره‌ی ارز در آن‌ها سـرمایه و دارایی محسـوب می‌شـود، نه برای مردم. بالا بـودن نرخ ارز باعـث افزایش صادرات می‌شـود اما صادرات چه کالایی؟ پسته، فرش و کالاهایی که انحصار تولیـد و درآمد هنگفت آن‌ها نصیب اقلیتی از ثروتمندان وابسـته به حاکمیت می‌شـود، نه باغدارها و قالی‌باف‌های تحت سـتم. بالا بودن نـرخ ارز گرانی را هر روز بیشـتر کرده و قدرت خرید مردم را کاهش می‌دهد. بالا بودن نرخ ارز باعث می‌شـود تولید ورشکسـته‌ی ایران، به کُما برود و مرگ حتمی داشـته باشـد و درنهایت تورم، بیکاری و فقـر روز افزون را به اکثریت جامعه تحمیل کند. «بر اسـاس آماری که گمرک جدیداً منتشـر کرده اسـت، کالاهای اساسی در سال۹۳، بیشـترین سـهم واردات را از لحاظ ارزشـی به خود اختصاص دادند و چهار کالا از پنج کالای اول وارداتی کشـور کشـاورزی است. بنا بر آمار منتشرشـده گمرک در ارتباط با میزان صادرات و واردات کالا در سال۹۳، مواد خوراکی بیشـترین میزان واردات را دارند، به‌طوری‌که دانه گنـدم خوراکی بـا واردات بیش از دو میلیـارد دلار، رتبه اول واردات را به خود اختصاص داده اسـت» (تسـنیم). امیدوارم مهر و موم‌های آغازین دهه‌ی ۸۰ و جشـن خودکفایی گندم را به یاد داشته باشـید. زمانی که روشن شد که با تغییر کاربری زمین‌هایی که کاشت جو داشـتند، در تولید گندم خودکفا شـدیم و جو را وارد کردیم! اما اکنون به لطف دسـتیابی به انرژی هسته‌ای، واردات گندم رتبه‌ی اول واردات را دارد.!

مـوارد گفته شـده مربـوط به یکی دو سـال اخیر نیسـت. این شـرایط جزو خصلت عمومی نظام‌های اقتصادی سرمایه‌داری است و کشـورهایی مثل ایران که تحت سلطه‌ی کشورهای پیشرفته هستند، ضررهای بیشـتری را متحمل می‌شـوند. اما دولت شرایط را مناسب جلوه می‌دهـد و در خبرگزاری‌های مختلف از اسـتخدام‌های دولتی سخن به میان می‌آید. همواره در شـرایط بحرانی دولت‌ها برای آنکه شـرایط را مناسـب نشـان دهند از هر سـو به زنان حمله می‌کنند. مهم‌ترین بخشی که در شـاخص‌های اقتصادی تأثیرگذار است بخش اشتغال است و زنان در محاسـبه نرخ بیکاری محاسبه نمی‌شوند زیرا آن‌ها قبل از اشتغال به کار در خارج از خانه، خانه‌دار هستند و اشتغال آن‌ها تنها در بالا بردن آمار اشتغال مفید است. بیکاری آن‌ها که منجر به افزایش نرخ بیکاری می‌شـود ضروری نیست. همچنین در فراخوان اسـتخدامی منتشره از سوی سازمان سـنجش، «از مجموعه دو هزار و۸۰۰سـهمیه استخدامی ۱۳دسـتگاه دولتی، دو هزار و۲۸۴سهمیه اسـتخدامی صرفاً برای مردان، ۵۰۰سهمیه مشـترک میان مردان و زنان و تنها ۱۶سـهمیه صرفاً برای زنان در نظر گرفته شـده است. به عبارت دیگر ۸۲درصد از سـهمیه‌های اسـتخدام صرفاً برای مردان، بیش از ۱۷/۵درصد از سهمیه استخدام مشترک میان زنان و مردان و کمتر از یک درصد از سهمیه استخدام، صرفاً برای زنان است.»(شرق) این اسـتخدام‌ها مربوط به بخش کوچکی از سازمان‌های دولتی است که در سال گذشته شهرداری به عنوان یکی از آن‌ها، اقدام به تفکیک جنسـیتی نمود و اکنون بقیه‌ی ارگان‌ها در هنگام استخدام این اقدام را صورت می‌دهند.

ولی اشـتغال در سـازمان‌های دولتی بخش کمـی از عرصه‌های اشـتغال را در بر دارد. افراد خاصی با پارتی‌بازی و نشان دادن اعتقاد باطنی به حاکمیت قادر به کسـب این مشاغل می‌شوند. بخش اصلی مشـاغل مربوط به عرصه‌های غیررسـمی اسـت. «۱۲درصد از زنان ایرانی شاغل هسـتند و بیش از ۸۰درصدشـان خانه‌دار. از میان آن ۱۲درصـد هم ۵۲درصد از زنان، مشـاغل غیررسـمی دارند.» (خبر آنلاین). در سـال‌های اخیر شاهد بودیم که تعداد زیادی از واحدهای تولیدی، با شـکل‌گیری اقتصاد مبتنی بر سـوداگری (اقتصادی که به واسـطه حباب قیمت‌ها سود کسـب می‌کند)، به تعطیلی کشیده شد و بسـیاری از کارگران این واحدها اخراج شدند. با بیکاری روز افزون این قشـر بر شمار خانوارهایی که زیر خط فقر زندگی می‌کنند افزوده شـد و بسیاری از کودکان این خانواده‌ها به جای تحصیل، به کودکان کار تبدیل شـدند و زنان و مردان خانواده دست‌فروشـی می‌کنند تا بتوانند در این گرانی‌ها شـکم خود و فرزندان خود را سیر کنند. بازار اعتیاد هم بهترین مشتری‌های خود را از میان این اقشار پیدا می‌کند و چرخـه‌ی فلاکـت اکثر افراد جامعه به سـمت اوضاع نابسـامان‌تر می‌چرخد.

تحمل این اوضاع، برای گرسـنگان آسان نیست و حاکمیت از این موضوع آگاه اسـت. شکل‌های مختلف سـرکوب افراد جامعه، روشی برای حفظ حیات حاکمیت اسـت. هنوز زمان زیادی از سـال جدید

نگذشته، گشت‌های ارشاد فعالیت خود را آغاز کرده‌اند. با کودکان خیابانی برخورد می‌کنند. دست‌فروشان را مورد آزار قرار می‌دهند. سال گذشته، چند روز مانده به سال نو، جوان دست‌فروش خرمشهری از شدت درماندگی خود را به آتش کشید. اما حریق این آتش سبب نشد، افراد جامعه علیه نابرابری‌ها بپا خیزند.

راه برون‌رفت از این شرایط، بهبود روابط ایران و آمریکا نیست. اقتصاد آمریکا به دنبال فرودستی مردم کشورهایی مثل ایران، رونق می‌گیرد. با وابس‌تگی کشور ایران به نفت و پذیرش وظیفه استخراج نفت بر اساس قوانینی که آن‌ها تعیین می‌کنند و هزینه کردن درآمدها در عرصه‌هایی که سود را در نظام سرمایه‌داری تأمین می‌کند، اقتصاد سرمایه‌داری یعنی اقتصاد کشورهای پیشرفته قوت می‌گیرد. تولید غذا و مواد ضروری مردم اولویت تولید نیست. تنها چیزی تولید می‌شود که سود داشته باشد. حتی اگر قشر محدودی متقاضی آن باشند.

در ماه‌های پایانی سال ۹۳ شاهد بودیم که کارگران اخراجی، معلم‌ها و پرستاران نسبت اخراج‌ها، حقوق معوقه و نابرابری دستمزد، اعتراض کردند. می‌دانیم که با افزایش دستمزد به قیمت بالا رفتن هزینه‌ها یا استخدام مردها به قیمت بیکاری زنان و تبعیض‌های به این شکل مشکلات جامعه حل نمی‌شود، اما اعتراض نسبت به شرایط شکل‌گرفته می‌تواند جرقه‌ای برای اقدامات بزرگ‌تر در جهت از بین بردن ستم ، نابرابری و تمام ساختارهای تولیدکننده‌ی آن‌ها باشد. در ۲۰ سال اخیر شاهد حضور دختران در عرصه‌ی آموزش عالی بودیم که این حضور حداکثری حاکمیت را بر آن داشت تا با سهمیه‌بندی گزینش، سهم پسران را نسبت به دختران افزایش دهد. اما دختران هنوز حضور حداکثری خود را حفظ کرده‌اند. در سال‌های اخیر بحث اشتغال زنان مانعی بزرگ است که شمار زیادی از فارغ‌التحصیلان دانشگاهی را در بر می‌گیرد. چرا دختران فارغ‌التحصیل در برابر وزارت کار تجمع نمی‌کنند؟ مانع، عدم متشکل بودن آن‌هاست یا این بخش از جامعه حاضر نیست برای منافع خود و سایر افراد جامعه متحمل هزینه شوند؟ این قشر از جامعه تعداد قابل توجهی از افراد جامعه را در برمی گیرد و علاوه بر آنکه مانند سایر اقشار جامعه توسط نظام سرمایه‌داری تحت ستم هستند، نظام مردسالار نیز بر علیه آن‌هاست. بنابراین خشم آن‌ها کوبنده‌تر خواهد بود. رهایی جامعه به اقدام عاجل زنان علیه ظلم و ستم وابسته است. به امید اتحاد زنان علیه ساختار حاکم!!! §

ما همه فرخنده هستیم

صفحه فیس بوک عصیان

فرخنده نه در ده کوره‌ای به دور از چشم مسئولین و صاحبان قدرت که در کابل در نزدیکی ارگ ریاست جمهوری، درست در زمانی که رئیس‌جمهور دست نشانده افغانستان با اربابان امپریالیستش در حال رد و بدل کردن تبریکات نوروزی بودند، در جلوی چشم پلیس و با تأیید ضمنی ایشان وحشیانه به قتل رسید و جسدش به آتش کشیده شد.

کوشیده شد، داستان فرخنده تحریف شود. او را بیمار روانی خوانند و به آتش کشیدن قران را به وی نسبت دادند. در حالی که وی زنی آگاه و تحصیل کرده بود که از این همه بی‌عدالتی و ستمی که هر روز بر او و خواهرانش روا داشته می‌شود، به تنگ آمده و لب به اعتراض گشود بود. که با حکم ملای مسجد، برای کشته شدن به مردان خشمگین مست از قدرت مردسالارانه و زن‌ستیز جامعه افغانس‌تان ، سپرده شد، مردانی که ساختارهای زن‌ستیز جامعه، حمایت پلیس و مقامات به ایشان اجازه داد که بکنند، هر آنچه جاهلانه و کورکورانه خواسته بودند.

قتل وحشیانه فرخنده، یک‌بار دیگر وضعیت دهشت‌بار زنان در افغانستان را گوشزد کرد. زنان افغانی خشمگین و منزجر خاک‌سپاری وی را مراسم اعتراض تبدیل کردند.

جسد فرخنده بر شانه‌های زنان افغانی به سوی مزارش تشییع شد. زنانی که زمانی قربانی خشونت‌های اسلامیست‌های طالبانی بودند، هنوز نیز زیر نام جمهوری و با حضور سربازان آمریکایی قربانی وحشی‌ترین خشونت‌ها هستند. زنانی که می‌دانند از ترس بنیادگرایی اسلامی و طالبان‌ها به امپریالیسم پناه بردن، چاره این زخم چرکین نیست. زنانی که می‌دانند که همه جنگ آمریکا با طالبان و بنیادگرایان اسلامی، جنگ زرگری است و در جامعه‌ای که دخالت نظامی سیاسی مستقیم آمریکا آن را شکل داده، زنی در جلوی چشم پلی‌س به آتش کشیده می‌شود و پلیس بی‌تفاوت می‌ماند و مقامات آمریکایی درباره آن سکوت می‌کنند . زنانی که می‌دانند همان‌طور که جسد فرخنده را بر شانه‌های خود به سوی گورستان حمل کردند، جسد مردسالاری و زن‌ستیزی را نیز خود و تنها خود باید بر شانه‌های خود حمل کنند و به گورستان تاریخ بسپارند. زنانی که از دو نظام پوسیده اسلام‌گرایی و امپریالیستی به تنگ آمده‌اند و در پی راه‌حل نوینی هستند. §

یک نقد و دو فیلم

آوا آرمان

رخ دیوانه

رخ دیوانه روایت محتاطانه‌ی تضادهای اجتماع است. روایت آشنایی چند جوان از دو طبقه‌ی فقیر و مرفه جامعه که وجه مشترکشان نداشتن پدر یا مادر است. این آشنایی مقدمه‌ای می‌شود برای شروع ماجراهای نه‌چندان شیرین در زندگی‌شان.

داستان فیلم با صدای فیروز به‌عنوان راوی شروع می‌شود. دوستی اینترنتی فیروز و مسعود باعث می‌شود که این دو فرد از طبقه‌ی فقیر جامعه با اعضای مرفه گروهی به نام بی‌پدرومادرها آشنا شوند. قرار ملاقات حضوری اعضای این گروه، این دو را با ماندانا، شکوفه، غزل و نامزدش آشنا می‌کند. شرط‌بندی مسعود و ماندانا بر سر گوشی گران‌قیمت ماندانا همه را به یک بازی پرمخاطره می‌کشاند که در انتها احتمالاً به مرگ فیروز می‌انجامد. می‌گویم احتمالاً چون هر روایت از فیلم، روایت‌های قبل از خود را به دروغ تبدیل می‌کند و درنهایت این اجازه را به بیننده می‌دهد که این روایت را هم مانند قبل، غیرواقعی فرض کند.

داستان فیلم در هفت پرده نمایش داده می‌شود که در هر کدام کلیتی از زندگی هر فرد گروه به بیننده گزارش می‌شود. اعتیاد، تجاوز، بی‌کاری، اختلاف خانوادگی، معضل مسکن از جمله مشکلاتی است که شخصیت‌های داستان با آن درگیرند.

داستان فیلم شخصیت‌پردازی منسجمی ندارد و به‌جز داستان زندگی ماندانا و ماجرای تجاوز و اعتیادش، اشاره‌ی منسجمی به زندگی دیگر افراد نمی‌شود. میان داستان‌های مختلف فیلم ارتباط خاصی وجود ندارد. البته کارگردان سعی می‌کند که این نقص را با استفاده از افکت‌ها و جلوه‌های ویژه پر کند. بازگشت مجدد شکوفه در پرده‌ی آخر، باورپذیری فیلم را دچار اختلال می‌کند. جریان فیلم، هم توان ایجاد زمینه‌ی مناسب را برای حضور مجدد او نداشته است زیرا او به‌عنوان خنثی‌ترین عضو گروه از جریان فیلم خارج شده است ولی ناگهان به‌عنوان مغز متفکر ماجرا برمی‌گردد، هم انگیزه‌ی لازم برای اخاذی از ماندانا به او نداده است. ردپای کلیشه در قسمت‌های مختلف فیلم دیده می‌شود از جمله

نوع نگاه منفی به موضوع ارتباط در دنیای مجازی، یادآور کلیشه‌های حکومتی در این باره است. کلیشه‌ی همه‌جا حاضر دیگر در فیلم‌ها (و در این فیلم نیز)، خلاصه و شخصی کردن اختلاف طبقاتی در این دیدگاه عامیانه است که اگر می‌توانی خودت حقت را از آدم پولداری که می‌شناسی بگیر. بعد از دنیای مجازی، تم اصلی پیش برنده‌ی فیلم زده شدن جرقه‌ی همین فکر در ذهن مسعود است. این دیدگاه احمقانه ولی امن و بی‌خطر برای حکومت و قشر مرفه، وظایف و مسئولیت‌های اجتماعی و نقش قدرت سیاسی را در این زمینه به‌کلی نادیده می‌گیرد.

آقای داودی هم خواسته به معضلات اجتماعی بپردازد و هم حواسش بوده که به خطوط قرمز نزدیک نشود تا فیلمش برچسب سیاه نمایی نخورد. نتیجه این می‌شود که نه به ریشه‌ها اشاره می‌شود و نه حتی معضل به‌درستی روشن می‌شود. ساختن فیلم اجتماعی واقع‌گرا و نشانه گرفتن قلب معضل بدون حتی داشتن دید واقع‌گرایانه به موضوع، امکان‌پذیر نیست.

استراحت مطلق

سمیرا زن جوان مطلقه‌ای است که با فرزندش راهی تهران می‌شود تا بتواند با کمک دوستان و آشنایان، درآمدی برای گذران زندگی کسب کند. این کار او با مخالفت همسر سابقش مواجه می‌شود. مرد، بچه را به زور از او می‌گیرد و به شهرستان نزد اقوامشان می‌فرستد. این درگیری‌ها درنهایت به مرگ سمیرا منجر می‌شود.

ماجرای فیلم، ماجرای تلاش زن جوانی است که می‌خواهد بعد از طلاق در اجتماع زندگی کند و مخالفت مرد معتادی که بعد از طلاق نیز خود را صاحب‌اختیار او می‌داند. زنی که از شوهر سابقش و تهدیدهایش نمی‌ترسد و می‌خواهد راه خود را برود.

زنی که هم باید آزارهای شوهر سابقش را تحمل کند و هم رفتارهای پرچشمداشت مردان دیگر را.

تا پیدا کردن جای مناسب برای اجاره، مجبور می‌شود به خانه‌ی دوستشان برود. زن و شوهری با بازی رضا عطاران و فریده فرامرزی. مرد، خود را شکارچی می‌بیند و سمیرا را یک شکار. این نوع رفتار او باعث می‌شود که همسرش، سمیرا را مقصر بداند و در یک دعوا به سمیرا بفهماند که باید از خانه‌ی آن‌ها برود.

اکثر مردان فیلم، خود را محق به داشتن رابطه با سمیرا می‌دانند؛ اما سؤال‌ها و منفی‌بافی‌های مرسوم جامعه درباره‌ی زنی با موقعیت سمیرا از زبان زن دیگری گفته می‌شود: چه مادری بچه‌اش رو ول می‌کنه؟ از صبح تا شب کجا می‌ره؟ چرا شما همه‌ش با هم هستین؟ چرا بعد از طلاق می‌خواد کار کنه؟ چرا کارفرماش بهش وام داد؟ چه رابطه‌ای بینشونه...

بیان این مسائل از طرف یک زن دیگر می‌تواند تأیید زیرکانه‌ی این فکر نادرست باشد که زن‌ها، خوب جنس خودشان را می‌شناسند، حتماً در سمیرا ایرادی وجود دارد که او درباره‌اش این‌گونه می‌گوید.

فیلم خواسته یا ناخواسته از مسئله‌ی زن صحبت می‌کند اما حتی به‌طور نمادین اشاره‌ای به نقش مذهب در این زمینه نمی‌کند. درحالی‌که مذهب مهم‌ترین عامل خشونت علیه زن است.

دلیل این وضعیت و مشکلات سمیرا تقلیل داده می‌شود به اعتیاد و بی‌عرضگی شوهرش. در حالی‌که اشاره‌ای نمی‌شود به این‌که مردی که در حال بازتولید خشونت است در چه اجتماع و فرهنگی بزرگ شده و آموزه‌های دینی، فرهنگی، اجتماعی و... چه آموزشی درباره‌ی زن به او داده است. به‌علاوه چه شرایط اقتصادی و عینی او را به سمت اعتیاد سوق داده است. بی‌گمان نقش او در خشونت علیه زن انکار شدنی نیست اما نباید مانع از این شود که هر دو را در نقش قربانی یک چرخه‌ی بزرگ‌تر نبینیم.

در پایان فیلم زنی درمانده و مستأصل به ما نشان داده می‌شود که تنها راه خلاصی از این ماجرا برای او، مرگ است. مرگی که به دلیل گناه بودن خودکشی با تصادف جایگزین می‌شود. مرگی که تنها زمان زن برای استراحت و پایان این ماجرا است.

شاید، دیدگاه خیلی‌ها این است که هیچ راه حلی وجود ندارد جز مرگ اما ما می‌دانیم که این تنها پایان ماجرا نیست. ما می‌دانیم که راه حل مبارزه همیشه وجود دارد و می‌دانیم که تنها راه رهایی از این درماندگی و ناامیدی فردی، بالا بردن آگاهی فردی و مبارزه‌ی جمعی است. §

نژادپرستی و زن ستیزی

دوروی یک سکه

ترانه

این روزها شـــایعات تأیید شده و نشـــده زیادی درباره آزار جنسی دو نوجـــوان ایرانی در فـــرودگاه جده، به گوش می‌رســـد. جدای از اینکه بررسی جزییات این خبر/شـــایعه نیاز به بررسی بی‌طرفانه و مبتنی بر وقایع رخ داده و نه احساسات باشد، آهنگ رپی که توسط بهزاد پکس رپـــر جوان تهرانی در این باره خوانده شـــده، زنگ خطر نژادپرســـتی، زن‌ستیزی و جنگ‌طلبی را به صدا در آورد.

"عرب کش" همان‌طوری که از نام آن پیداست، یک آهنگ نژادپرستانه بر علیه اعراب اســـت. در ویدئویی که منتشر شد، ویدئو با متنی بسیار زن ستیزانه آغاز می‌شود:

"در جواب تجاوز مأموران آل ســـعود به دو نوجوان ایران بهزاد پکس، در اقدامی تحســـین برانگیز نســـبت به رپرهای دیگر با خواندن آهنگ "عرب کش" مادر اعراب را ...."

مادر کسی را ...مادر اعراب را.... همان چارچوب زن ستیزانه همیشگی اســـت که زن را مایملک مـــردان می‌داند و برای تحقیـــر و توهین به مردی، زنان او را از جمله خواهر/مادر و همســـرش را نشـــانه می‌رود. در ایـــن تفکر زن چیزی به جـــز ضمیمه‌ای، یک ضمیمه جنســـی بر وجود مردان، نیســـت. این همان‌جایی است که ایده‌های زن ستیزانه و ایده‌های نژادپرستانه دست در دست همدیگر حرکت می‌کنند. توهین و تحقیر نســـبت به اعراب، ،" دل‌خوش نداشـــتیم هیچ‌وقت از این ملخ خور عرب"همراه با اندیشـــه‌های شوونیســـتی کهنه و پوســـیده‌ای که به اســـطوره‌های قدیمی می‌آویزد: کوروش بلند شـــو وطن بوی تجاوز

می‌ده"، بر طبل احساســـاتی می‌کوبد که جنگ‌طلبی به نفع جمهوری اسلامی نتیجه اولش است و جنایتکاران جنگی‌ای مثل قاسم سلیمانی که در کشـــورهای دیگر مشـــغول لشکرگشـــایی هســـتند را قهرمان می‌داند: " قاسم سلیمانی داره که یه ارتش همه جا" و از جنگ‌طلبی و دخالت‌های نظامی ایران در کشورهای همسایه دفاع می‌کند.

این آهنگ نمونه روشـــنی اســـت که چگونه نژادپرســـتی، احساسات شوونیستی ملی‌گرایانه و زن‌ستیزی در هم آمیخته‌اند و چطور همدیگر را تقویت می‌کنند.

ما زنان ایرانی که از دوران نوجوانی خشـــونت و آزار خیابانی بخشـــی از تجربـــه زندگی روزمره‌مان بوده اســـت، باید از خود بپرســـیم، چرا هیچ‌کـــس معتـــرض این خشـــونت و آزاری که هر روزه نه از ســـوی اعراب که از ســـوی مردان ایرانی علیه زنان ایرانی روا داشته می‌شود، نیســـت؟ چرا آزارهای جنسی خیابانی، متلک‌ها، خشونت‌های خانگی، اسیدپاشـــی‌ها، تجاوزهایـــی که هر روز به زنان می‌شـــود، مســـکوت می‌ماند؟ چرا هیچ‌کسی از کسانی که اکنون غرور ملی‌شان جریحه‌دار شـــده اســـت، علیه این خشـــونت منظم و دائمی علیه زنان اعتراضی نمی‌کنند؟ اما خبری که از درستی آن مطمئن نیستیم، در بحبوحه‌ی درگیری‌های عربســـتان و ایران بر سر یمن تا این حد تحریک کننده است؟

جواب ســـؤال پیچیده نیســـت: احساسات شوونیســـتی ملی‌گرایی که همیشـــه رنگ و بوی تند نژادپرســـتی دارند، همزاد و هم‌ریشـــه ستم جنسیتی و اندیشه‌های زن ستیزانه هستند. ریشه همه این احساسات افکار پوســـیده و ارتجاعی است که نابرابری و فروتری بخشی از جامعه نســـبت به بخش دیگر را روا می‌دارد و توســـط هـــر دولت و حکومت سرمایه‌داری (خواه دموکراسی در آن برقرار باشد و خواه دیکتاتوری) به اشـــکال مختلف حفظ و بازتولید می شـــود. این نابرابری می‌تواند فروتـــری زنان نســـبت به مردان باشـــد که خود را مثلاً در خشـــونت فیزیکـــی و روانی علیه زنان، جوک‌ها و ناســـزاهای جنســـی نشـــان می‌دهد، یا فروتری یک نژاد نســـبت به نژاد دیگر باشـــد که گذشـــته از اینکـــه برتری چه نژادی بـــر چه نژادی باشـــد، در هر حال نامش نژادپرستی است.

این آهنگ مثال روشـــنی برای ما فمینیست‌هاســـت که بدانیم برای رهایی زنان، برای مبارزه با زن‌ســـتیزی باید سرهای دیگر این اژدهای هفت ســـر را هم قطع کرد. رهایی زنان بدون رهایی از اندیشـــه‌های متحجرانه نژادپرســـتانه و کیش ملت‌پرســـتی ممکن نیســـت. ما برای دنیایـــی مبـــارزه می‌کنیم که در آن همه انســـان‌ها گذشـــته از نژاد، جنســـیت و تعلق طبقاتی‌شان، برابر باشـــند. این دنیا قبل از اینکه در جهان بیرون ســـاخته شود، در ذهن من و تو باید ساخته شود. §